

بحران انقلابی ، اعتلای جنبش سرخ



جنبش اعتراضی مردم ایران با سرفصل عاشورای ۸۸ ، به مرحله نوینی از اعتلای انقلابی گام نهاده است . هنوز ترکشهای قیام عاشورای اینسال تماما به هدف ننشسته است . با اینحال همینقدر هم کفایت میکند تا ضجه های دردآلود اصحاب زبون استحاله و سازش را از هر سو شنید و در مقابل ، برآمدن خورشید انقلاب نوین مردم ایران را با تمام وجود حس کرد و با تمامی چشم دید .

اینجاست که هم " دلهره " های مسعود بهنود را می توان فهم کرد و هم هراس فرخ نگهدار از فروپاشی رژیم را و هم بدست و پا افتادن عزت اله سبحانی و زنهار دادن او و امثالهم از خشونت طلبی ! را . نگاه کنید به ناله های سوزناک مسعود بهنود ، یکی از خرمهره های این طایفه اهل تسامح با جلادان . هیچ تفسیری بر آن جایز نیست . چرا که صراحت آن خود ، فراتر از هر تفسیری است :

" ما شکست خوردیم. اهل مدارا و تسامح شکست خوردند، طایفه سمحه و سهله شکست خوردند. این را در همین سکوت سرد ، در همین شب های الله اکبری و گلوله و فریاد هم می توان به خود گفت . اگر شادمانیم از آن چه در خیابان ها می گذرد به گمانم شادمانی مان پایدار نیست . امیدوار بودیم که دیگر دادمان را با مشت و گلوله نستائیم، گل به کار می آوریم، این که اول بار دیگری گلوله انداخت از بار غم ما نمی کاهد ."

چند سطر بعد او آرزوهای بربادرفته این تیره انگل صفت را چنین بر روی صفحه نقش می زند :

" ما اهل مدارا و تسامح وقتی پیروز بودیم که پوپولست صبح بعد از انتخابات می رفت به در خانه آقای کروبی و با هم می رفتند به دیدار مهندس موسوی و هر سه می رفتند به خانه خاتمی و هاشمی . همه شان شال سبز می انداختند، کشور جشن می گرفت، مردم رقصی چنان میانه میدان می کردند که در این چند انتخابات معمول شده است. آن وقت چه تفاوت داشت که چه کس این بار سنگین را بر دوش دارد و چه کسان قرارست به او مشورت بدهد . و چه کس خواهان حذف نظارت استصوابی و اختیارات مافوق قانون آقای جنتی شود ."

تصور بلاهت این نخبگان " طایفه سمحه و سهله " بسا مشکل است . حداقل من چنین نمی اندیشم . نه اینان اصلا ابله نیستند ! اگر چه بسی ابلهانه می نویسند . بواقع داستان چیز دیگری است . همانگونه که هیچ پارازیتی حیات مستقل ندارد ، حیات و ممات این طایفه نیز با این نظام عجین گردیده و با آن نیز به باد فنا خواهد رفت . اینان بوضوح تمام نابودی خود را در رادیکالیزه شدن جنبش می بینند . درست هم می بینند . تردید نباید کرد که سیل خروشان خلق ، آنگاه که از فراز جاری و ساری شود ، تمامی این لوش و لجنها را نیز با خود به فرود خواهد برد . بنابراین هر چه که در مقابل ضد انقلاب حاکم ، زبون و بر خاک فتاده و اهل مصالحه و مسامحه اند ، برعکس درمقابله با انقلاب ، دهان دریده و قاطع و سازش ناپذیرند . هرچه که نسیم رادیکالیزاسیون حتی ، مو بر تنشان سیخ می کند ، در مقابل اما هر درجه از سازش و تسلیم در دلشان قند آب می کند . نگاه کنید به درفشانی نفرت انگیز فرخ نگهدار ، همدست سابق جلادان دیروز و اهل "طایفه سمحه و سهله" امروز در مطلبی بنام " یک هفته پس از بیانیه ۱۷ " :

پس از یک هفته با اطمینان بیشتر می توان گفت: بیانیه ، که از پی تظاهرات خوفناک عاشورا و راه پیمایی های رنگ و رمق باخته ی روز چهارشنبه در تهران انتشار یافت، جو التهاب را شکست و فضا را به سمت جستجو برای راه حل سیاسی چرخاند . بیانیه دلهره فعالان را کمتر، امید آنان بیشتر، تاکتیک رعب افکنی را خنثی و چشم انداز " فروپاشی" یا " براه افتادن حمام خون" را از پیش چشم فعالان دورتر برد . به لحاظ انتخاب لحظه بیانیه بسیار به هنگام بود .

از این واضحتر می شود وضعیت رقت انگیز این تبار و خورده آغشته به خون و خیانت را ، با تمامی امیدها و " دلهره هایش " وصف کرد ؟ از این روشنتر می توان ریزه خواری از قدرت (هر قدرتی) را به هر قیمتی ، فهم کرد ؟ بهتر از این می توان هراس از فروپاشی رژیم تازیانه و دار را فریاد کرد ؟ آری ! دنیای سیاست معمول ، فضای تنفسی این پارازیتهاست . رسالت سیاست انقلابی اما ، دروکردن و از صحنه بیرون راندن همین جرثومه هاست .

و خلاصه رک تر و پوست کنده تر از همه پارازیتهای بالا ، این داریوش همایون وزیر اطلاعات رژیم ستمشاهی است که اصل قضیه را بالا می آورد . او که در رابطه با بیانیه ۱۷ موسوی در نشست به شیرفهم کردن اعضای حزب مشروطه مشغول است ، ضمن یک فقره شکسته نفسی ملوکانه در راستای تصاحب کشته شدگان اعتراضات اخیر می گوید :

" اینکه کشته می دهیم، بله داریم کشته می دهیم ولی برای جلوگیری از کشتگان بیشتر چکار می شود کرد؟ فردا این رژیم باید برود، بله. اگر نرفت چکار می خواهید بکنید ؟ زورتان هم که نمی رسد به این رژیم، فقط حرفش را زده اید. این است که اجازه بدهید کسی که آنجاست و دارد از امکانات موجود استفاده می کند و زیر فشار است و هر روز ممکن است بکشندش، بگذارید کارش را بکند.

این اوضاع اگر بهم بریزد نوبت به درس خوانده ها نمی رسد. اگر این اوضاع بهم بریزد بدترین عناصر این جامعه اختیار را در دست خواهند گرفت. مسلحترین و تروریستترین و نادرستترین آدمها حکومت خواهند کرد. از اینها هم بدتر . وقتی همه چیز بر هم بریزد اولین کسانی که ساکت می شوند و توسری می خورند تحصیل کرده ها هستند ولی چاقوکشها و مسلسل بدستها حکومت خواهند کرد. سربازانی که از این طرف و آن طرف وارد ایران می شوند به اسم گروه های قومی حکومت خواهند کرد. اسلحه ای که در کشور پخش می شود حکومت خواهد کرد نه حرف حساب بنده و شما . اینها را در نظر بگیرید .

تاکیدها از من است

آری این تمامی مطلب است . اگر اوضاع بهم بریزد (بخوان انقلاب شود) ، " مسلحترین و تروریست ترین " آدم ها به حاکمیت خواهند رسید و سر ما پارازیتهایی که یکبار از دست محاکمه و مجازات جنایتهایمان در رفته ایم دوباره بی کلاه خواهد ماند . پس موسوی و جنبش گرد سبز را عشق است . جمهوری اسلامی ، نه یک کلام بیشتر ، نه یک کلام کمتر را و آزادی اجتماعات ، مشروط به اینکه مخل به مبانی اسلام نباشد را ایضا ! مهم این است که تروریستها به قدرت دست نیابند . بقیه مسائل قابل حلند .

باری ، از اینها بگذریم و برویم سر اصل مطلب . برای مایی و آنهایی که نه تنها نگران به حاکمیت رسیدن " مسلحترین و تروریست ترین " آدمها ! نیستند که از قضا خیلی هم علاقمند به این سناریو هستند ! برای ما و همه آنهایی که قلم و ساز و سلاح را جز در راستای سرنگونی قهرآمیز این دشمن ترین دشمن مردم ایران نخواسته و نمی خواهند . برای یک پیکره سالم اجتماعی که از قضا از پس دفع همین ویروسهای زهرآگین برآمده باشد .

شرایط نوین پسا عاشورا ، ویژگی های خاص خود را دارد . امروز دیگر نمی توان با گامهای پیش از عاشورا طی طریق کرد . امروز می توان همانگونه که در دوران انقلاب فرانسه به " لویی شانزدهم " عرض شد که " عالیجناب ! آنچه که جریان دارد قیام نیست . این انقلابی است واقعی . باید به تمام عالیجنابان ترسان و لرزان عرض ! کرد : آری این یک انقلاب است . با تمامی ویژگی های یک انقلاب . بدین اعتبار اگر تعبیر " نقطه عطف " بر روز عاشورا درست باشد که هست ، بنابراین دیگر باید کل قانونمندیهای حاکم بر حرکتان ، کیفی با مراحل پیشین متفاوت باشند . این قانونمندی ها مستقل از ذهن ما وجود دارند و در بیرون ما عمل می کنند . کار ما تنها کشف آنهاست و منطبق کردن خودمان و عملمان و موضعگیریهایمان است با آنها . تا پیش از عاشورا ، " عنصر انقلابی " برای وصل دوباره به " عنصر اجتماعی " ، ضرورت داشت که بهر قیمت در روند جنبش ، مداخله کند . این مداخله در کاکلش ، خود را در بالا در عمیق کردن شکافها و در پایین در رادیکالیزه کردن شعارها سمبلیزه می کرد . امروز دیگر این به تنهایی کافی نیست . راست است . در جا زدن در آن انقلاب را به جلو نخواهد برد . چرا که در بالا شکاف دیگر تثبیت گردیده و در پایین هم شعارها رادیکال شده و مرزهای ساختار را پس پشت نهاده اند . **از این نقطه باید به سمت اعمال هژمونی رفت .** اگر تا پیش از عاشورا " عنصر انقلابی " ضرورت داشت که مداخله کند . مداخله کند . امروز ضرورت دارد که فقط سازماندهی کند . سازماندهی کند . سازماندهی کند . این یگانه ترین طریقه و برترین ابزار اعمال هژمونی است .

اما پیش از ورود به اصل مطلب شاید بد نباشد که نگاهی به مقاله راهبردی " جنبش من ، جنبش سرخ " بیاندازیم . در آنجا در توضیح بحران و اهمیت تشخیص درست ماهیت آن نوشته بودم :

" بحران انقلابی یا بحران فروپاشی "

تمامی عجز و لایه های رفسنجانی در نماز جمعه ۲۶ تیرماه را اگر بفشاریم و تبدیل به یک کلام نماییم ، آن کلمه هیچ چیز نیست جز اقرار او به وجود " بحران " در نظام " جمهوری اسلامی " . نوع برخورد با همین تک واژه و راه حلهای ارانه شده برای گذار از آن ، نشاندهنده جایگاه هر فرد و جریان فعال بر روی صفحه مختصات سیاست امروز ایران است . مرز سیاسی میان " جنبش سرخ " با " جنبش سبز " در همینجا ترسیم می گردد . راه حل اولی گذار از بحران با " حذف کل نظام " است و راه حل دومی تا آنجا که به رهبری سیاسی آن برمی گردد ، عبور از بحران با هدف " حذف بخشی از نظام " برای " حفظ کل نظام " است . به این اعتبار " جنبش سبز " در شرایط کنونی ، تا آنجا که به حذف بخش حاکم حتی از طریق لامحاله سیاسی و مسالمت آمیز برمی گردد ، نه در مقابل و نه در عرض " جنبش سرخ " که در طول آن قرار می گیرد . تنظیم اصولی با " جنبش سبز " ، افشاگری مداوم در بالا نسبت به موارد سازش رهبری مذکور با جناح حاکم در عین همکاری بی قید و شرط با پایه های اجتماعی آن در پایین است . در این راستا ، اگر هرگونه این همانی با رهبری سیاسی " جنبش سبز " راست روی باشد که هست ، اما واگر کردن در همکاری عملی با پایه های اجتماعی آن در داخل ، چپ روی و سکتاریسم خواهد بود .

اما تا آنجا که به پایه های نظری تحلیل از بحران برمی گردد ، این بحران هنوز به مرحله " بحران انقلابی " ارتقاء پیدا نکرده است . بحران کنونی بحرانی است که پیش از آنکه خطر سرنگونی در یک قدمی حاکمیت قرار داشته باشد ، مسنله یک رژیم غلبه بر " بحران فروپاشی " است . انقلابی تلقی کردن بحران کنونی نشاندهنده هل شدگی و ساده انگاری کسانی است که از یک درک واقعی نسبت به جامعه ایران و نیروهای متشکله آن و معادلات بین المللی برخوردار نیستند . نتیجه عملی انقلابی تلقی کردن بحران کنونی این است که به جای تلاش در تعمیق شقه و شکاف در بالا و سازماندهی مستقل در پایین ، شعار سرنگونی بلاواسطه رژیم را نه در پهنه تئوریک که در زمینه عمل مشخص روزمره ، پرچم کرده و الترناتیو واقعی آنرا هم که مایه ادا واقعی در جامعه نیز داشته باشد ارانه کرد و برای سرنگونی تمامیت رژیم ، همین امروز ، خیز برداشت . برعکس نتیجه عملی تشخیص درست بحران در قالب " بحران فروپاشی " آنست که باید به هر قیمت به شکاف و شقه واقعی در بالا دامن زده و در پایین بهر قیمت به سازماندهی نیروهای متشکله انقلاب دمکراتیک و هدایت جنبش توده ای پرداخت . تا آن مرحله باید بدور از هرگونه توهمی نسبت به حرکت خودبخودی جنبش به سمت سرنگونی نظام ، تلاش کرد تا حد ممکن و در ماکسیم خود در روند تحولات جاری هم در بالا و هم در پایین مداخله کرد ، مداخله کرد ، مداخله کرد . "

" جنبش من ، جنبش سرخ " هشتم مرداد ۱۳۸۸

قیام عاشورا در آن واحد ، هم شکاف در بالا را تثبیت کرد و هم مداخله " عنصر انقلابی " از پایین را . به این اعتبار ماهیت بحران تغییر یافته و بحران فروپاشی با گذار از یک مرحله کیفی به " بحران انقلابی " ارتقاء می یابد . بحران فروپاشی را تا آن مقطع شاید می شد که با تن دادن به تز " حاکمیت دوگانه " تدبیر کرد . بحران انقلابی را اما تدبیر ، تنها سرنگونی قهرآمیز تام و تمام نظام " جمهوری اسلامی " است . گفتم شاید ، چرا که از آغاز اعتقاد من بر آن بوده که بدلیل شدت و حدت تضادهای موجود ، چه به لحاظ داخلی و چه به لحاظ بین المللی ، غلبه بر بحران فروپاشی از اساس امکانپذیر نبوده و نیست .

ویژگی این مقطع ، انکشاف نیروهای اجتماعی است که زمینه را برای پولاریزاسیون جامعه مهیا می سازد . در این مقطع است که باید به سمت ارانه الترناتیو رفت . جنبش سبز یک جنبش سلبی است . به همین دلیل هم سمت و سوی شعارهای تا کنونی آن که لازمه شرایط پیشین نیز بوده ، سلبی بوده است . درست در نقطه مقابل ، جنبش سرخ یک جنبش اساسا ایجابی است . یعنی نمی تواند و نباید در کادر شعار مرگ بر فروکاسته شود و باید که با شعار تیز و مشخص درود بر به سمت اعمال هژمونی عنصر انقلابی جهش کند . قیام عاشورا نماد پیوند دوباره عنصر انقلابی با عنصر اجتماعی ، اما در ابعاد میکرو بود . از این به بعد باید که به سمت این پیوند خجسته در ابعاد ماکرو رفت . اگر تحلیل مبتنی بر ورود جامعه به شرایط بحران انقلابی واقعی باشد ، بی تردید این مهم امکان پذیر است . هرچه به جز این جامعه را وارد یک دور بی بازگشت هرج و مرج و ازهم پاشیدگی می کند که جنگ خارجی نیز بر آن افزوده خواهد گردید . این البته مقوله ای است مجزا که باید در فرصتی دیگر بدان جداگانه پرداخت .

گفتم که ویژگی این مقطع ، انکشاف نیروهای اجتماعی است . در این شرایط " عنصر اجتماعی ، تعیین سیاسی پایداری ندارد . یعنی " خط " ندارد . بخوبی می داند که چه چیزی را نمی خواهد . اما هنوز تصویر واضح و مشخصی از آنچه که می خواهد و یا باید بخواهد ندارد . اینجاست که در نهایت آن نیرویی دست بالا را در خیابان خواهد داشت که توانسته باشد تصویر خود را در ذهنیت قیام تثبیت کند . این تصویر را فقط در خیابان می توان در ذهن عنصر اجتماعی مهر کرد و نه در مباحث تئوریک و با بحث و جدل .

خدای تنوری هم که باشید ، در این شرایط ویژه ، ابتدا به ساکن باید که در خیابان حضور داشته باشید . بعد باید فشرده آن تنوری را در قالب شعارهای موجز فرموله کرده باشید و مهمتر از همه توانسته باشید شعار دهنده را **سازماندهی** کرده باشید . رمز موفقیت سازماندهی در پایین ، تثبیت آلترناتیو در بالاست . مشخص بودن آنچه که باید خواست و نه فقط آنچه که نباید خواست ، هست . شکستن پوسته جنبش سلبی و خیز بسوی جنبش اثباتی است . در یک کلام زمان ، زمان طرح ضروری شعار استراتژیک درود بر در کنار و هم عرض شعار مرگ بر می باشد . این همان تفاوت میان قبل و بعد عاشورا است . این عصاره تفاوت بنیادین میان بحران فروپاشی و بحران انقلابی است . هرکس ، آری هرکس که موفق شود فی المثل در ۲۲ بهمن آتی ، نام آلترناتیو خود را بجای چند نقطه بالا به خیابانها بیاورد ، بی تردید برده است .

در آنجاست که مقوله حیاتی هژمونی ، تعیین تکلیف خواهد شد و نه در صحنه سیاسی . در آنجاست که میزان پذیرش اجتماعی آلترناتیو ارائه شده نیز محک می خورد . ۲۲ بهمن می تواند ، در عین حال ، تست عنصر اجتماعی هم باشد . اگر زود جنبیده نشود ، شاید که دیرگردد . بویژه که جهان استعماری با تمامی توش و توان و با بکارگیری گسترده امکانات رسانه ای و مالی و اطلاعاتی و مهره های رنگارنگ داخلی و پتانسیلهای قومی ، تنها و تنها در پشت پرده انقلاب مخملی صف کشیده اند . تردید نباید کرد ، صحنه پیش روی ما ، صحنه " نبرد آلترناتیوها " ست . اینبار اما نه در سیاست که در خیابان .

سبزهای سرخ

باید بدون کوچکترین تقابلی با نیروهای طرفدار جنبش سبز ، تلاش کرد تا شعارهای نفرت انگیزی چون : یا حسین ، میر حسین - ابوالفضل علمدار ، کروبوی رو نگهدار و امثالهم که عمدتاً از سوی عناصری چون محسن سازگارا و شرکاء که در خدمت پروژه استعماری " انقلاب مخملی " انجام وظیفه می کنند ، پخش و تبلیغ می شود ، ایزوله و به حاشیه رانده شوند . همانگونه که شعارهایی چون : نه غزه ، نه لبنان ، جانم فدای ایران - مرگ بر چین و روسیه و امثالهم ، در قیام عاشورا به حاشیه رانده شدند . راهکار به حاشیه راندن شعارهای اینچنینی تنها با گسترش طبیعی شعارهای رادیکال و انقلابی چون رهبران ، رهبران ، ما رو مسلح کنید - وای بروزی که مسلح شویم - می کشم ، می کشم ، آنکه برادرم کشت - ما زن و مرد جنگیم ، بجنگ تا بجنگیم و ... میسر است . فضای رادیکالیزه شده خیابان ، به مثابه زمین مستعدی است که دانه دانه شعارهای انقلاب را تک به تک در خود فرو میخورد ، بارور می کند و در هینت میوه عمل قهرآمیز ، به بر و بار می نشاند . در این صورت تمامیت نیروی سبز ، نیروهای بالقوه جنبش سرخند . به سرخی گراییدن سبزهای خیابان ، حاصل تلاش ما نیست . محصول طبیعی سرکوب است . سه ماه و اندی پیش نوشته بودم که :

" و اما در نهایت این همان شمشیر خونچکان ولایت مطلقه ارتجاع است که تقدیر این جنبش کذایی را و سمت و سوی نهایی بدنه اجتماعی آنرا رقم می زند . شمشیری که توهم ابلهانه امکان تحقق "انقلاب مخملی" در ایران را همچون هندوانه ای سبز به دونیم میکند و سرخی درونش را برکف خیابان می پراکند . در آنجا در انتهای خیابان اما ، این ماییم که بی صبرانه به انتظار نشسته ایم . "

۱۷ مهر ۱۳۸۸ ، چه ایران ، چه غزه ، کشتن انسان بسه

آری این بواقع همان شمشیر خونچکان ارتجاع است که سبزهای سرخ را از رحم خیابان ، متولد می کند و بدامن انقلاب می اندازد . به همین دلیل بود که گفته بودم : " جنبش سبز " نه در مقابل و نه در عرض " جنبش سرخ " ، که در طول آن قرار دارد . آری ! سبزها برای " جنبش سرخ " تهدید نیستند ، فرصتند . اگر بحران انقلابی واقعی باشد دیگر در شرایط کنونی ، اصلاحات هم بستر انقلاب است . اصلاً اتفاقی نیست که در شرایطی که رهبری جنبش سبز آماده هر گونه سازشی است ، ولایت ارتجاع بر طبل جنگ می کوبد . او بخوبی می داند که هر گونه سازشی با جنبش سبز زاویه ای را باز خواهد کرد که تنها با انقلاب بهم خواهد آمد . پس هر قدر که باید از هر گونه درگیری و شاخ به شاخ شدن با جریان اصلاح طلبی پرهیز داشت ، لیکن بدون هیچ سازشی می بایست " گفتمان اصلاحات " یعنی گفتمان مسالمت را با شدت و حدت تمام نشانه گرفت و از سر راه برداشت . مبلغین " گذار مسالمت آمیز " را باید افشا کرد . چرا که ریشه این تفکر ضدانقلابی در درون خود رژیم هست . این بالاترین خواست رژیم است که در مقابل خشونت مداوم اعمال شده از سوی نیروهای مسلحش ، مقاومتی شکل نگیرد .

این رژیم است که بالاترین سرمایه گذاری را نه فقط علیه مقاومت عملی مسلحانه که بر علیه تنوری و "گفتمان قهرآمیز" کرده و می کند. در تمامی این سالهای سیاه، لولای درب تعامل و تسامح با جلااد نیز از قضا نفی همین گفتمان بوده است. بنابراین ترویج پاسیفیزم و گفتمان ضد خشونت در مقابله با رژیم از سوی هرکه باشد، در عمل تنها شمشیر ولایت را تیز کرده و می کند و به اعمال خشونت هرچه بیشتر از سوی رژیمی یاری می رساند که یگانه گفتمانش "گفتمان خشونت" هست. بالا بردن پرچم مسالمت در مقابل خشونت و گل در مقابل گلوله یعنی تنوریزه کردن تسلیم زبوناته در مقابل جلااد. صریحتر بگویم یعنی همکاری تسلیم طلبانه با جلااد.

ضرورت اعمال قهرانقلابی در تقابل با قهرضدانقلابی

با توجه به اینکه این نوشته نیز همچون دو مقاله قبلم، "این جنبش، جنبش من نیست" و "جنبش من، جنبش سرخ"، برای اولین بار در ابعاد کلان بداخل خواهد رفت، ذکر نکاتی چند در ارتباط مستقیم با مقوله حیاتی ضرورت حرکت به سمت اعمال هژمونی که از دل شرایط نوین بیرون آمده را ضروری می بینم.

با عاشورای ۸۸، پدیده جدیدی در تعادل قوای میان مردم و حاکمیت پا به عرصه وجود گذاشت و آن پدیده تهاجم به نیروهای رژیم بود. این پدیده مبارک که حاصل سازمانیابی مستقیم "جنبش سرخ" و سازمان یافتگی غیرمستقیم و افقی بخشی از سبزه های سرخ بوده، و بر پایه های مستحکم تراکم خشم و نفرت توده ای سوار است، اساساً همان عاملی است که در نهایت به درهم شکستن نهایی ماشین سرکوب رژیم راه خواهد برد. تاکتیک تهاجم سازمانیافته به نیروهای رژیم و خلع سلاح و مجازات آنان، در آینده می باید محور حرکت های اعتراضی قرار گیرد. رادیکالیزه کردن شعارها اگر چه همچنان ضرورت خود را تا به آخر حفظ می کند، اما در رابطه با مقوله حیاتی تهاجم سازمانیافته به رژیم در خیابان، جنبه حاشیه ای خواهد داشت. خصلت این تهاجم سازمانیافته اما، انتقام گیری کور نیست. مجازات دشمن در جریان درگیری و ایجاد هراس در جبهه مقابل است. رساندن این پیام مشخص است که اعمال قهر ضد انقلابی از سوی حاکمیت بی پاسخ نخواهد ماند. یعنی این تاکتیک باید از خصلتی انسانی برخوردار باشد. بنابراین تا آنجایی اعمال قهر انقلابی مشروعیت دارد که اولاً تنها آن دسته از نیروهای سرکوبگر رژیم را نشانه رود که در درگیریها شرکت فعال داشته باشند و ثانیاً با تسلیم آن نیروها متوقف شده و با کتک زدن و مثله شدن احتمالی آنان، چنانکه نمونه های متعددی از این موارد دردناک را در جریان قیام بهمن ۵۷ شاهد بودیم، صورت نپذیرد.

گرفتن عکس و فیلم از مزدوران دستگیر شده ترسان و لرزان و قرار دادن آن بر روی اینترنت بسا کاری تر از کشتن فیزیکی آنان است. تهاجم سازمانیافته به نیروهای رژیم و آزاد کردن نیروهای خودی، تنها نگذاشتن افراد در مقابل تهاجم نیروی انتظامی و بسیج ضد خلقی و مقابله با دستگیری نیروهای خودی، استفاده گسترده از کوکتل مولوتف و به آتش کشیدن تمامی نشانه های رژیم ضدبشری در سطح شهر، از جمله راهکارهای ضروری در رویارویی های آتی است. برای مرثیه های خشونت زدایی از جنبش و صلح طلبی و نفی خشونت و... تره هم نباید خرد کرد. این مرثیه خوانی ها، پایه های تنوریک و منطقی ندارند. قبلاً هم گفته ام، ریشه این بخارات معده در بهترین حالت خود ترس است. وحشت از پرداخت بهای ضروری برای دستیابی به هدف است. تسلیم طلبی است. حقارت نهادینه شده و عادت به مفتخوری است. هر چه هست، ما را و انقلاب را با آن سر آشتی نیست.